

تصحیح دو بیت در دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی

مسعود قاسمی

در لغت‌نامه دهخدا، واژه ابکار با دو شاهد از اشعار ناصر خسرو چنین تعریف شده است:
ابکار: ابکاره، کشت و زرع، کشاورزی، حُرث: چو ورزه به ابکار بیرون شود یکی نان
بگیرد به زیر بغل (ناصر خسرو). توسعاً مزرع: دزدی است آشکاره که نستاند جز باغ و
حائط و رز و ابکاره* (ناصر خسرو).

* اشاره به روزگار

این دو بیت، در دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی به اهتمام مجتبیٰ مینوی و مهدی
محقق (ص ۴۶۲ و ۲۹۷) نیز، آمده و، در آنها، به جای ابکار، ابکاره نشسته است. در بخش
«تفصیل نسخه‌بدل‌ها»، به نقل از نسخه‌های «ع» و «م»، در بیت اول، به جای ابکار، انکاره
(ص ۷۰۱) و، در بیت دیگر، به جای رز و ابکاره، زرو انکاره (ص ۶۵۴)، و در نسخه «ج» (نسخه
چاپ سید نصرالله تقوی) زرو انگاره ضبط شده است.

با توجه به توضیحات زیر، همه ضبط‌ها در لغت‌نامه دهخدا و دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو
قبادیانی مصحف و نادرست است.

صورت‌های صحیح انگار و انگاره است که در مناطق متعدّد گویش‌های زبان تاجیکی،
به معنای «کشتزار غلات و کشتزار غلاتی که محصول آن درو و جمع‌آوری شده باشد» و تابش‌های
معنایی دیگر، رایج بوده و اکنون نیز زنده است.

صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴)، ادیب معروف و پایه‌گذار ادبیات نوین تاجیکی آورده است:

آنه [= باری اینک] همین طریقه شده ما دیگر به دریاباد مال [و] چارپای خود را نبردیم و آنها را در زمین‌هایی که کشت‌هاشان غون‌داشته [= جمع‌آوری] شده بودند و، در اصطلاح آن‌وقت، انگار نامیده می‌شدند چرانیده‌گشتیم [= می‌چرانیدیم]. (عینی ۱، ص ۲۶۵)

همو در تعریف انگار آورده است:

جای کشت و کار که بعد غون‌داشته گرفتن [= بعد از جمع کردن و بردن] حاصلات، در آنجا حیوانات را می‌چرانند. (عینی ۲، ص ۲۹)

دارا نجات، شاعر معاصر تاجیک، سه تعریف با دو شاهد شعری از ادیبان تاجیک برای انگار (با برجسب «کشاورزی») به شرح زیر آورده است:

۱. زمینی که غلات آن درویده شده است؛ ۲. گندم‌پایه [= گندم‌زار]، جوپایه [= کشت‌زار جو]، ۳. زمینی که درو غله در آن ادامه دارد: سَرَكِ پُختَه سَرِ انگار مِسرغِ مِیسَه‌خای* گندم‌زار (قطبی کرام، توضیح، به نقل از دارا نجات، ص ۴۳). انگار بود و درو گندم و گرمایی که مدارم [= نیرویم] را می‌بلعید (آمدنی از مرگ، به نقل از دارا نجات، ص ۴۴).

* مِیسَه‌خای، جوانه‌خور

محمودف، در فرهنگ خود مربوط به گویش‌های شمالی تاجیکی، علاوه بر انگار، انگاره را با دو مثال آورده است:

انگار: انگاره. جای کشت و کار که، بعد غن‌داشته گرفتن [= جمع کردن] حاصلات، در آنجا، چارپایان را می‌چرانند: گاؤیه انگار به بر! [= گاو را به انگار ببر].

انگاره: ۱. نک. انگار: کلخوز پادیه یک‌لختی انگاره به سر می‌تید [= گله گاو کلخوز را به کلی به انگار رها می‌کند]؛ ۲. چراگاه: حاضر همه‌جا انگاره [= اکنون همه‌جا چراگاه است]. (محمودف ۲، ص ۳۲)

وی، در فرهنگ دیگر خود باز مربوط به گویش‌های شمالی تاجیکی، انگار را، که در سه روستای آن منطقه رواج داشته، زمین زراعتش (حاصلش) درویده شده [= زمینی که محصولش درو شده] (همو ۱، ص ۴۲) معنی کرده است.

باز، در فرهنگ دیگر او مربوط به گویش‌های جنوبی تاجیکی، انگار و انگاره با یک مثال و معانی متفاوت‌تر آمده است:

انگار، انگاره زمین کارم [= قابل کشت]، پالیز [= جالیز]، باغات، باغزار: انگار به فیضی دارد که
دُرُش ده [= درونش] درآمدی نخورده سیر می‌شوی. (همو ۳، ص ۳۲)

در فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی (ج ۱، ص ۶۷) نیز آمده است:

انگار میدان کشت که حاصلش را غن داشته [= جمع کرده] در آنجا چاروا می‌چرانند؛ زمین
کارم [= قابل کشت]، کشتزار.

در فرهنگ عربی-فارسی تکملة الاصفاف (← کریمینی ۱)، انکار، به معنی «کشتزار یا کشتزاری
که محصولش درویده شده»، دو بار آمده است:

العَمَّارُ انکار و خرمائنان و جامه خانه و زمین و ضیاع و درخت (چاپ عکسی، ص ۲۹۶،
س ۲۵)؛ القَراح آب خالص و زمین که کشت را شاید و انکار (چاپ عکسی، ص ۳۴۸، س ۸).

علی رواقی، مصحح تکملة الاصفاف، انگار را انکار (با حرف «کاف») ضبط کرده (کریمینی ۲،
ص ۴۵۷ و ۵۲۷) و، در مقدمه (همان، ص ۱۷)، آن را از واژه‌های ناشناخته آن فرهنگ شمرده
و «زمین بی‌آب و گیاه و ناکشته» ظاهراً، به استنباط خود، معنی کرده است.

با توجه به این توضیحات، ضبط درست دو بیت موضوع بحث باید چنین باشد:

دزدی است آشکاره که نستاند جز باغ و حایط و رز و انگاره

چو ورزه به انگاره بیرون شود یکی نان بگیرد به زیر بغل

□ در دیوان اشعار ناصرخسرو (ص ۱۹۰) قصیده‌ای چهل و شش بیتی آمده که بیت

چهل و سوم آن چنین است:

قول چون یارِ عمل گشت مباح ایچ به غم مرد چون گشت شناور نشکوهد ز غماب (؟)

مصححان به سبب ناشناخته بودن کلمه غماب روبه‌روی بیت علامت (؟) گذاشته و در
بخش «فهرست ابیات مورد شک» (ص ۷۳۹) نوشته‌اند:

شاید غماب به معنی گرداب باشد، و گرداب از جهت آنکه محل غرق شدن و اندوه است بر آن
غماب اطلاق شده ولی در جایی این کلمه دیده نشد.

چنان‌که معلوم است مصححان اشعار ناصرخسرو تلفظ واژه مذکور را غَماب (عَم + آب)

دانسته و «گرداب» معنی کرده‌اند. با توجه به توضیحات زیر مشخص می‌شود که گونه دیگر
و ظاهراً کهن‌تر غماب باید گُماب (صورت دیگر: گُم)، و تلفظ درست آن نیز باید غُماب (به
ضمّ غین)، و معنای دقیق آن هم باید «جای پرتلاطم و عمیق رودخانه و یا دریا» باشد.

صدرالدین عینی ذیل تفکیک دوم مدخل گُم نوشته است:

جای چُغُر [= عمیق] آب که در پس شَرَشَرها [= آبشارها] و در خَم گشت های [= پیچ های] راه
آب روان پیدا می شود، جای بسیار چُغُر [= عمیق] دریا [= رودخانه] و بحر [= دریا]. (عینی ۲،
ص ۷۸)

دارا نجات نیز، در فرهنگ خود (ص ۱۲۷)، ذیل مدخل گُماب، نوشته است: «[گُم] جای
ژرف ترین [= ژرف ترین جای] رودخانه یا بحر که آب آنجا به شکل قُبّه دَمِش های [= فوران های] ویژه ای
دارد». و این شاهد شعری را نیز برای آن آورده است:

این سو

دریا- دریا

گُمابِ دلِ دیوانه

گُم- گُم دارد.

و توضیح داده است که: «گُماب از گرداب کلاً فرق دارد...» و، در ادامه، معنی گُم را از فرهنگ
عینی نقل کرده است.

با توجه به این توضیحات، معنای مصراع نیز روشن می شود: «مرد که شناگر شد از آب
عمیق و پرتلاطم نمی هراسد».

منابع

- دارا نجات، فرهنگ دارا، پژوهشگاه فرهنگ فارسی- تاجیکی، دوشنبه ۲۰۱۲.
عینی (۱)، صدرالدین، یادداشت ها، نشریات دولتی تاجیکستان، استالین آباد ۱۹۵۸.
— (۲)، کلیات (لغت نیم تفصیلی تاجیکی برای زبان ادبی تاجیک)، جلد دوازدهم، عرفان، دوشنبه ۱۹۷۶.
فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی، زیر تحریر سیف الدین نظرزاده، احمدجان سنگین اف، سید کریم اف، میرزاحسن
سلطان، پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی، دوشنبه ۲۰۱۰.
قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی با
همکاری دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۷.
کرمینی (۱)، علی بن محمد، تکملة الاصفاف، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۶۳.
— (۲)، تکملة الاصفاف، به کوشش علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر
فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران ۱۳۷۷.
محمودف (۱)، منصور، لهجه های تاجیکان زبان کتاب، دانش، دوشنبه ۱۹۷۸.
— (۲)، م. و ب. بزیدی، لغت مختصر لهجه های بخارا، دانش، دوشنبه ۱۹۸۹.
— (۳)، م. و غ. جوره یف، لغت شیوه های زبان تاجیکی، جلد ۱، دانش، دوشنبه ۱۹۹۷.

